

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِينَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَقَدْ فَصَدْتُ إِلَيْكَ بِطَلْبَتِي وَتَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَجَعَلْتُ بِكَ اسْتِعَاثَتِي وَبَدَعَائِكَ تَوَسُّلِي
مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِكَ مِنِّي وَلَا اسْتِجَابَ لِعَفْوِكَ عَنِّي بَلْ لِنِقْتَتِي بِكَرَمِكَ وَسُكُونِي إِلَى صِدْقِ
وَعَدِكَ وَكَجَبِّي إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ وَيَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا رَبَّ لِي غَيْرُكَ.

حضرت در اینجا خواست‌های خودشان را و طلب خودشان را و امنیه و آرزوهای خودشان را و حاجت خودشان را و استغاثه‌ی خودشان را و توسل را، همه را منعطف به جانب پروردگار کردند
جهتش را هم ذکر می‌کنند که من چرا این کار را انجام دادم.

دو جهت در این عبارات آمده است جهت اول اینکه غیر از خدا غیر از خسران و بدبختی و
بطلان و سرشکستگی و شرمندگی نصیبی برای انسان نمی‌آورد این جهت اول، خب هر خانه‌ای که
انسان غیر از خانه‌ی خدا برود و هر دری را که غیر از در رحمت اوست بزند برای او خسارت و ندامت
و شرمندگی و بطلان نصیب خواهد آمد، این هست. راجع به این قضیه هم صحبت شد آنقدر هم مطلب
واضح است که نیاز به توضیح ندارد، نیاز به توضیح ندارد.

انسان به هر کسی رو بیاندازد و به هر جایی بخواهد توجه کند چون آن غایت و مرادش
آمیخته‌ای است با عالم کثرات و اعتبارات بنابراین نصیبی برای او نخواهد بود این یک مطلبی که
قبلاً راجع به این مطالبی خدمت رفقا عرض شد، این دلیل اول که چرا خواست‌ها فقط باید منحصر در

توجه به خدا باشد. در هر قضیه‌ای در هر مسئله‌ای، توفیق که انسان می‌خواهد پیدا بکند سعادت دارین را که می‌خواهد طلب کند عبودیت را که می‌خواهد به دست بیاورد آرامش و طمأنینه و اطمینان و سکونت را که می‌خواهد به دست بیاورد، همه‌ی این‌ها را منعطف به او کند منعطف به او کند به او توجه کند نه به چیز دیگر.

دلیل دوّم که حضرت در اینجا بیان می‌کنند عبارت از این است که ما حالا که از همه جا رانده شدیم، از همه جا مانده شدیم و متوجه شدیم کسی برای ما کاری نمی‌تواند انجام بدهد و او هم مانند ما صفر الکف و دست خالی است و فقط یک جا می‌تواند به داد ما برسد و سخن ما را بشنود و آن ذات

مقدس توست حالا که متوجه این قضیه شدیم دلیل اینکه به تو رو می آوریم اعتمادی است که به کلام تو داریم اطمینانی است که به گفته‌ی تو داریم یقینی است که به صدق وعده‌ی تو پیدا کردیم و وثوقی است که به اجابت تو در ما متحقق است و الا اگر ما نه! بدانیم که تو هم گرچه خدای ما هستی گرچه پروردگار ما هستی و گرچه چاره‌ای نداریم جز اینکه اینجا بیاییم مگر ندیدید مردم می گویند، وقتی یک مصیبتی برای یکی پیدا می شود چه می گویند؟ وقتی یک ابتلائی پیدا می شود ها چه می گویند؟ همه شنیدید دیگر می گویند،

در کف شیر نر خونخواره‌ای *** غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

یعنی منتهای معرفت مردم نسبت به خدا همین قدر است، خدا را يك شیر نر، شیر خونخواره‌ای که ایستاده است و به خون آدمیان تشنه است و غیر از قتل و غارت و نهب و زدن و بستن و کشتن و میراندن و درب و داغان کردن هیچ کاری نمی کند حالا آن مسائل و مراتبی که خدا برای خاصان خودش نگه داشته است بپاندها! ما اینجا راجع به این قضیه صحبت نمی کنیم روایاتی که دارد مطالبی که بزرگان گفته اند: البلاءُ لِلْوَلَاءِ^۱ همیشه ابتلائات ناشی از محبت و ولایت و تولی است که پیدا می شود و وقتی خدا بخواهد نسبت به یکی لطف داشته باشد او را چه می کند و از تعلقات بیرون می آورد فعلاً در این مقوله ما صحبت نمی کنیم ما فعلاً حرف مردم را می زنیم که مردم دارند می گویند.

خدا را یک آدم قلدر اگر از این ها بروید سؤال بکنید وقتی یک خوشی پیدا می شود نمی گویند خدایا دستت درد نکند، یک همچین اشارت مایی دارند اما اگر روزی یک مصیبت بیاید دیگر به زمین و زمان، به خدا و هر چه ملائکه ...، ای خدایا فقط مگر ما بودیم؟ مگر غیر از ما کس دیگر نبود؟ فقط باید بر ما مصیبت بیاید نمی دانم در دلت رحم نیست آخر چقدر یا الله گفتیم چقدر سفره انداختیم چقدر نذر کردیم آن دل قسمت کجا رفته است؟ من این ها را همه را شنیدم ها که دارم می گویم از خودم در نمی آورم ها، بار خدای بیچاره می کنند هر چه به نظر برسد و هر چه به فکرشان برسد. این دل سنگ خدا کی نرم می شود این دعاها می آید ما پس کی مستجاب می شود آخر تا کی دعا کنیم مثلاً فلان ظالم برود، چقدر خدا صبر دارد، نگاه به بنده ها نمی کند! از این حرف ها از این مسائل.

^۱ مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۱۶:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای در کف شیر نری خون خواره‌ای

خب آخرش می‌گویند صبر نکنیم چه کنیم؟ اگر تحمل نکنیم چه کار کنیم؟ صبر کنیم دیگر چاره‌ای نداریم و آن هم گریبان ما را گرفته است و فشار می‌دهد و خب هر روز یک ابتلاء و مصیبتی برای آدم می‌آید و آدم باید صبر کند این یک نگرش است نسبت به مطلب.

نگرش دیگر یک قدری نگرش متفاوتی است با این مطلب، و او این است که خدای متعال هر موجودی را که خلق کرده است یک پرونده‌ی خاص به آن مخلوق هم با آن مخلوق فرستاده است هر چیزی که از توی کارخانه درمی‌آید با آن یک دفترچه می‌فرستند که انسان طبق این دفترچه باید با این دستگاه کار کند خدا هم هر کسی را خلق می‌کند یک پرونده‌ای با آن می‌فرستد و این پرونده عبارت است از مراتب تکاملی او در این دنیا و کیفیت حرکت او تا اینکه به متتها برسد و بعد هم از این دنیا به دار آخرت هجرت کند حالا در این پرونده همه چی هست هم نقل هست، هم شیرینی هست، هم حلوا هست، هم از آن طرف، قرقروت هست، ترشی هست، چیز تلخ هست، چیز شور هست، نمک هست هم صحت و سلامتی هست و هم از آن طرف مرض هست، همه چی در این پرونده قاطی است شما هیچ وقت ندیدید هر کسی را حتی بزرگان را که این‌ها همیشه سالم باشند همیشه در یسر باشند، همیشه در خنده باشند، هیچ حزنی نداشته باشند همیشه در فراخی و در نشاط و این‌ها باشند، نه این‌طوری نیست همه چی دارد زندگی همه چی دارد فرمود!

بنوش باده که قَسَامُ صُنْعِ قَسَمْتِ كَرْد *** در آفرینش از انواع نوش دارو، نیش

در آفرینش هم نوش را برای انسان آورد و نوش دارو را و هم نیش را، هر دود در آن هست امروز یک جور فردا یک جور امروز یک قسم، فردا یک قسم، همه قسم اینجا وجود دارد، بالا و پائین و هر کدام این‌ها رو حساب است حساب دقیق، حساب دقیق، هر کدام این‌ها. آن کسی که می‌آید و می‌گوید:

در کف شیر نر خونخواره‌ای *** غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

چرا قتی که آن خیابان بعدی، آن خیابان بعدیش، همسایه‌ی یکی از آن‌ها فوت می‌کند چرا این حرف را نمی‌زند؟ چرا به سر خودش می‌آید می‌گوید؟ اگر راست می‌گویی همه جا بگو یعنی هم در قم در آن کوچه‌ای که هستی هر که می‌میرد بیا بگو در کف شیر نر خونخواره‌ای! اعلامیه بزن، هم کوچه‌ی

بعدی، هم آن خیابان بعدی، هم آن خیابان آخر شهر، هم در طهران هم در همدان، هم در مشهد، همه جا، هم در عراق، هم در هند، هم در آن طرف دنیا، در همه‌ی کشورها، هان؟ فرقی که نمی‌کند خون شما که قرمزتر نیست شما انسانید بقیه هم انسانند تفاوتی نمی‌کند در حالی که این حکم را به خدا در زمانی نسبت می‌دهی که این مصیبت به سر خودت بیاید، همسایه‌ات اگر بمیرد هیچ طوریت نمی‌شود خوشحال هم تازه می‌شوید اگر با همدیگر حساب و کتابی هم دارید خوشحال هم تازه می‌شوید.

وقتی مرحوم آقا از دنیا رفته بودند، کاملاً مشخص بود عده‌ای از افرادی که می‌آمدند برای مجلس ترحیم ایشان، در دلشان قند آب می‌کردند ما می‌فهمیدیم این را، می‌نشستند فاتحه می‌خواندند لا اله الا الله، معلوم بود قند در دلش دارد آب می‌کند یک آقای طهرانی که مدافع عرفان و مکتب الهی و مخالف با مرام آن‌هاست و تنها دایره و قطب و محطّ به حال افراد از این طرف و آن طرف، الحمدلله که از روی زمین وجودش برداشته شد. این را که خدمتان عرض می‌کنم به لفظ هم شنیده شده است که در مجالسشان می‌گفتند! در یک مجلسی اسم نمی‌برم که چه مجلسی بود یک نفر گفته بود الحمدلله دو نفر که یکی خیلی مهم‌تر هست آن نفر دیگر الآن موجود است منتهی خب الآن هم حیات دارد خدا هم حفظش کند ولی آن مهم الحمدلله از این مشهد رفت! در حالی که خود آن‌ها آمده بودند مجلس ترحیم! خودشان. هان این طوری است دیگر؟ این‌ها ابناء دنیا هستند آقا!

خب اگر قرار بر این است که بیایید و بگویید در کف شیر نر خونخواره برای همه بگویید ولی برای همه نمی‌گویید پس معلوم است این برگشتش به خود و خواست خود و محوریت خود و خود دیدن و غیر را ندیدن و خود را قطب و رحای برای تمام جریاناتی که در عالم وجود اتفاق می‌افتد خود را این‌طور پنداشتن است و این هم درست نیست یک قدری انسان باید انصاف داشته باشد نه آقا جان! نه خدا شیر نر خونخواره است و نه ما در اینجا و در این دنیا عددی هستیم که بخواهیم حساب و کتاب خدا را بر مدار فکر خود رقم بزنیم خدا وقتی خوب است که بیاید با ما سر آشتی! نه آقا جان اگر آمدیم خودمان را جدی می‌گوییم این مسئله جدی است اگر آمدیم خودمان را با شرائط و نظام عالم وجود و عالم تشریح و تکلیف منطبق کردیم زهی سعادت و زهی خوشبختی و فلاح و رستگاری و آلا عالم تکوین راه خودش را طی می‌کند و به راه خودش ادامه می‌دهد و به من و سرکار توجهی ندارد کار خودش را می‌کند می‌رود ما اینجا باختمیم و داد و بیداد هم فایده‌ای ندارد هیچ فایده‌ای ندارد آمدند برای ما بیان کردند، گفتند، آقا بنشینید در خانه دعا کنید رزق پیدا کنید رزق پیدا نمی‌کنید بلند شو برو کار کن. دمِ دیوار شکسته و منحنی بنشین و دعا کنی دیوار به سرت نیاید نخیر دیوار می‌آید توی مغزت نه

آفاجان اینجوری نیست.

بله بعضی از مسائل در اختیار انسان نیست، درست است. نسبت به همه‌ی مسائل انسان مختار نیست اما نسبت به آن‌هایی که مختار هست چه؟ آنچه را که خدا می‌گوید این کار را برو انجام بده نشستی می‌اندازی گردن خدا، خدا برای ما خواسته است نه هیچ هم خدا نخواسته است خودت خواستی خودت خواستی و خودت کردی و خدا هم پدرت را درمی‌آورد چرا؟ چون خدا راه را بهت نشان داد نرفتی گفت این کار را بکن نکردی و این مسئله برای همه هست ناراحتی برای همه هست خوشی برای همه هست.

حافظ در اینجا چه می‌خواهد بفرماید؟ حافظ در اینجا آن کلمه‌ی اول را می‌خواهد بگوید، می‌گوید بنوش باده، به فکر باده باش به فکر این نباش که امروز در تنگنا قرار گرفتی یا فردا در یسر، امروز در مرض قرار گرفتی و فردا در صحت چون اگر بخواهی به فکر این باشی این انتها ندارد. هان؟ بروی بیرون سرما می‌خوری می‌آبی می‌افتی دوتا قرص بخورید چند روز دیگر خوب می‌شوید می‌آبی بیرون، دوباره یک قضیه پیدا می‌شود راه می‌روی یک دفعه پایت پیچ می‌خورد آخ پا درد گرفت یک ماه سلانه سلانه شل همین طوری راه [می‌روی]. هیچ پدیده و حادثه خبر نمی‌کند، اصلاً خبر نمی‌کند اصلاً خبر نمی‌کند بخواهی به این امید بنشیننی که همیشه تندرست باشی زهی خیال باطل! بگو ببینیم این سلول سرطانی که از الآن شروع کرده است رشد کرده می‌آید بالا، این را هم از خبر داری؟ هان؟ نه! کی خبر پیدا می‌کنی؟ آن وقتی که کار از کار گذشته است تقش دیگر درآمده است تازه می‌بینی ای داد بیداد، آزمایش چه را برداشته است نشان داده است؟ به به به آقا سرطان دو ماه بعد هم فی امان الله و حفظه، التماس دعا.

نباید به این امید بود که فردا چه خواهد شد پس فردا چه می‌شود الآن را باید دریافت حافظ می‌گوید بنوش باده همین الآن، همین الآن را دریاب دم غنیمت است به قول درویش‌ها دم غنیمت است، دم یعنی الآن؛ مُسوّف به کسی می‌گویند که هی می‌اندازد به فردا، تسویف فردا، حالا امروز انجام نده فردا که وقت داریم، کجا فردا وقت داریم؟ همین نصف شب جناب عزرائیل مانند صاعقه می‌آید نمی‌گذارد به طلوع فجر برسی! کجا فردا؟ نه؛

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق

کار امروز را به فردا مکن، همین الآن، بنوش باده معنای بنوش باده یعنی الآن را به پا الآن را خوش باش الآن را غنیمت بشمر الآن جلب جذبات الهی را بکن الآن به دنبال دریافت بارقه‌های جمال و جلال الهی باش همین الآن، همین الآن، همین امشب که شب ۲۵ ماه مبارک رمضان است نگو پنج

روز دیگر وقت داریم [از] ماه رمضان. این دفترچه و این پرونده برای همه هست برای همه هست امروز را به خوشی که می گذرانیم هیچ خبر داریم از فردا که یک ناخوشی به سر آدم می آید؟ نه همین که می گوید خب الحمدلله خب خیلی اوضاع خوب است یک دفعه می بیند آمد توی کاسه مان! تا همین حالت یأس و اینها پیدا می شود یک دفعه می بینیم ا عجب برطرف شد نسیم آمد شمیم نفحات جمال وزید، آمد و از بین برد دوباره یک مقداری همین که دل خوش می کنیم دوباره یک قضیه، تا کی باید به امید این و آن و امروز و فردا بود؟ بزرگان و اولیاء الهی راه خدا را با همین وضع طی کردند برای آنها پرونده جدایی نوشته نشده بود و به قول مرحوم آقا در تخت روان آنها را نگذاشته بودند و در کنار نهر آب آنها را بیابند و باد بزنند و اینها ... نه آقا همین بوده است وضع همین بوده است.

بروید بخوانید تراجم بزرگان و تذکره ها را بخوانید همه را بخوانید می بینید همین بوده است قضیه. مطلب برای همه یکسان است یا اینکه حتی بعضی ها بالاترش [را] هم دارد، دیگر خدا از باب محبت و لطفی که دارد یک خورده چاشنی اش را هم اضافه می کند یک خورده روغن داغش را هم اضافه می کند، پیاز داغ و یک خورده همچین بله، پذیرایی بهتر و اختصاصی، پذیرایی اختصاصی هم خدا دارد بله.

حالا امام سجاد علیه السلام می فرماید که من به خاطر صدق وعده ای که تو دادی آمدم ولی از آن طرف می توانی هم به وعده ات عمل نکنی چرا؟ چون صاحب اختیار تویی و مولا در ملکش مختار است. برو یک کیلو انگور بخر بیاور همین که می خواهد برود نه نخر، برو به جایش یک کیلو سیب بخر بیاور، یا مولا تو به من گفתי انگور بخر گفتم که گفتم الآن می گویم برو سیب بخر تو وظیفه ات این است که اطاعت کنی یا اینکه بیایی برای من تکلیف تعیین کنی؟ آن را بهت گفتم حالا می گویم نکن این کار را انجام بده پس مولا در ملک خودش اختیار دارد و آزاد است.

اما این مولایی که ما داریم این مولا با بقیه ی موالی تفاوت دارد تفاوتش این است که زور دارد و راست می گوید قدرت دارد و راست می گوید فعال ما یشاء است و معرفت دارد هر کاری از دستش برمی آید و لطف دارد این مهم است اگر انسان در ناراحتی قرار بگیرد و استیصال دستش را آن موقع ببرد بالا، این مهم نیست این مهم نیست.

عمرو بن عبدود وقتی که توسط ضربت امیرالمؤمنین علیه السلام به زمین افتاد وقتی که رفتند و آن جنگ تمام شد و خواهر عمرو بن عبدود آمد بالای سر برادرش، نگاه کرد دید انگشتر قیمتی فوق العاده گرانی که دست برادرش هست این همین طوری در انگشتش است و حضرت این را در نیاورده است گفت من بر تو گریه نمی کنم تو را یک مرد کریم به قتل رسانده است.^۱ و مقصودش از کشتن تو رسیدن به این انگشتر و رسیدن به مال و مقام نبوده است اگر این می خواست تو را چیز کند انگشتر را در می آورد این انگشتر قیمتش کم نیست، خیلی قیمتی بود انگشتری که دست عمرو بن عبدود بود یک تحفه ای می گویند بود که پیدا نمی شد در جزیره العرب^۲ حالا کجا رفته است چه جوری این را به دست آورده است؟ چون علی کل حال از این مسائل هم بوده است دیگر، مردی بود اول پهلوان جزیره العرب بود شاید در بعضی از این جنگ ها مثلاً فرض کنید که هدیه ای که برای کسی کاری انجام داده است او برداشته است این را بهش داده است برای شخصی جنگی کرده است برای قبیله ای کرده است یا بر یک شخص خیلی بزرگی، چیزی، خلاصه هجوم کرده است که ... آمد گفت این شخصی که این را به قتل رسانده است این آدم کریمی بوده است این نیامده است این انگشتر را از دست این در بیاورد.

امیرالمؤمنین مرد بود مرد بود به همان اندازه، هرچه امیرالمؤمنین زورش بیشتر بود قدرتش بیشتر بود به همان مقدار معرفتش بیشتر بود به همان مقدار تواضعش بیشتر بود یعنی هر دو با هم می رفت بالا، به هر مقدار که قدرت داشت به همان مقدار تواضعش نسبت به افرادی که جنگ می کرد بیشتر بود. ما این جوری هستیم؟ به هر مقدار که در توان و در کیفیت جنگ آوری، چون امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً از میان همه ی ائمه، حتی از امام حسن و امام حسین هم از نقطه ی نظر فن جنگ آوری قوی تر بوده است کیفیت حمله، کیفیت رعایت در جنگ احد

وقتی که هند آمد آن غلام خودش را صدا کرد و گفت می خواهم در این جنگ دو نفر را به قتل برسانی و هر کاری بخواهی بکنی برایت انجام می دهم و هر چه بخواهی بهت می دهم یکی علی بن ابی طالب است یکی هم حمزه؛ گفت علی را اصلاً نمی شود رفت طرفش، چون وقتی شمشیر می زند

^۱ الفصول المختارة، ص: ۲۹۳.

فقط کفو کریم دارد ولی مطلب دیگر که همان انگشتر در نیاوردن است را در اینجا ندارد. گروه مصدر؟؟؟

^۲ مصدر؟؟؟

تمام اطراف خودش را می‌پاید اما حمزه را می‌شود کاری کرد همین طوری سرش را می‌اندازد می‌رود جلو، از این طرف و از آن طرف خلاصه به یک نحوی مخفیانه چیز کرد.^۱

از نقطه‌ی نظر جنگ‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السلام تك بود نه فقط از نقطه‌ی نظر زور، از نقطه‌ی نظر فنون رزمی. لذا هیچ کس نمی‌توانست به مصاف امیرالمؤمنین بیاید خیال نکنید امیرالمؤمنین در جنگ‌هایی که انجام می‌داد فقط نیروی امامت، امامت خب بعضی [وقت‌ها] یکی در خیبر بود که به آن کیفیت انجام شد و ما قلعتُ باب الخیبر بالقوة البشرية بل بالقوة الإلهية؛^۲ حضرت می‌فرماید که من با قوه‌ی بشریه در [خیبر را نکندم....] فقط یکی بود یا یکی دو جا بود اما امیرالمؤمنین با همین بدن ظاهری و با همین نیروی ظاهری و با همین فنون ظاهری حضرت با افراد مصاف می‌داد و همین وضع ظاهری بود دیگر. اما حال حضرت جوری بود که هر مقدار که می‌رفت بالا به همان مقدار تواضع [هم بالا] می‌آمد به همان مقدار خشوع می‌آمد، خشوع زیاد می‌شد به همان مقدار تواضع زیاد می‌شد به همان مقدار احساس ترحم زیاد می‌شد.

ابن ابی الحدید شعری دارد، همه می‌گویند:

۳۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

۱۲. امام شناسی، ج ۴، ص ۳۵: امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا». [۴] گوید: وَلِهَذَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - وَاللَّهُ مَا قَلَعَتْ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيَّةٍ وَ لَكِنَّ بِقُوَّةِ رَبَّانِيَّةٍ. وَ ذَلِكَ لِأَنَّ عَلِيًّا - كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ - فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنْ عَالَمِ الْأَجْسَادِ وَ اشْرَقَتْ الْمَلَائِكَةُ بِأَنْوَارِ عَالَمِ الْكِبْرِيَاءِ فَتَقَوَّى رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بِجَوَاهِرِ الْأَرْوَاحِ الْمَلَائِكِيَّةِ وَ تَلَالُاتٍ فِيهِ اضْوَاءُ عَالَمِ الْقُدُوسِ وَالْعِظْمَةِ فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ مَا قَدَرَ بِهَا عَلِيُّ مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ. [۵]

می‌گوید: «بر همین اصل بود که علی بن ابی طالب فرمود: «سوگند به خدا که من در خیبر را به قوه جسمانی نکندم بلکه به قوه از جای برآوردم». و علت این امر آن است که علی علیه‌السلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه کرده بودند، بنابراین روحتش به قوای ملکوتی قوت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوتی در او طلوع کرد که در خیبر (را که چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به یک ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشگر به داخل قلعه خیبر قرار داد، و آن) را چنان از جا برکند که دیگران ابدأ چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

[۴] سوره کهف، ۱۸: آیه ۹.

[۵] تفسیر کبیر رازی ج ۲۱ ص ۹۱.

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَاءُ *** فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ

و صفات متضاد همه در تو جمع است از یک طرف قوّت از یک طرف تواضع از یک طرف علم، دریا و اقیانوس علم از یک طرف حلم؛ چون این تجربه شده است آقا، هر کی علمش بیشتر است زودتر عصبانی می شود حوصله ندارد با کسی حرف بزند تا یک کلام باهاش حرف می زند آقا برو پی کارت! چه داری می گویی بلند شو برو، هرچه علم برود بالا حلم می آید پائین اما در امیرالمؤمنین به عکس بود هرچه علمش بالاتر بود حلمش هم بیشتر بود.

و لهذا عزت لک الأنداد؛ ندّ و مانند برای تو وجود نداشت این خصوصیت چه است؟ [این] خصوصیت [برای تو] است. امام سجّاد می فرماید که ما آمدیم و به خدای متعال و به خدای خودمان اعتماد کردیم گرچه خدا قادر است گرچه خدا بزرگ است گرچه خدا علیم است **بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ**^۱ تمام عالم وجود به اراده‌ی اوست اما حرفی که می زند پای حرفش می ایستد این خدا را ما آمدیم.

^۱ امام شناسی، ج ۲، ص ۴۰: شیخ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی ابن الجوّزی در تاریخ معروف خود «المنتظم» گفته است: ...

و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم گذشت و بعید العفو هستند چون دارای جگرهای پر غیظ و غضب و دل‌های ملتهب و آتشین هستند و قوای غضبیه در آنها شدید است. و اما حال امیر المؤمنین علیه السلام را در بسیاری خون ریزی و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یوم جَمَل پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد ...

و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حریص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیری همیشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلی می زنی. و علی علیه السلام چون خواست که جلوی تَبذیر مالی برادر زاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه‌ای کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک ساخت و پس از آن می فرمود: زبیر از تَبذیر عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (و اموال او را بی دریغ از دست او به نفع خود می ربود) و این شرکت زبیر نتوانست عبد الله را از تَبذیرها و زیاده روی‌ها جلوگیری کند. و طلحه شجاع بود و لکن بسیار حریص و بخیل بود و از انفاق امساک می نمود تا به حدّی که از اموال پس از خود آنقدر باقی گذاشت که به حساب در نیاید. و عبد الملک شجاع بود و بسیار حریص و بخیل به طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او می گفتند: رَشْحُ الْحُجْرِ یعنی ترشحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است. و اما حال امیر المؤمنین علیه السلام را دانستی که در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدّی بود و چگونه چنین نباشد و این نیز از عجائب آن حضرت است. [۱]

و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفی الدّین بن عبد العزیز بن سیراباء حلّی سروده است:

و ثوق، اطمینان، ما اطمینان کردیم وعده‌ای که خدا می‌دهد، خدا در قرآن چه وعده می‌دهد؟ **وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا** کدام شخص را شما سراغ دارید که حرفش راست‌تر از خدا است؟ یا در آیه‌ای که می‌فرماید: **وَ عَدَّ اللَّهُ حَقًّا**^۲ وعده‌ی خدا حق است و تخلف‌ناپذیر است چرا این‌طور است؟

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَصْدَادُ فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ
 زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ *** فَاتِكُ نَاسِكٌ فَقِيرٌ جَوَادٌ
 شِيمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ *** وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ
 خُلِقَ يُخْجَلُ النَّسِيمُ مِنَ اللَّطْفِ *** وَ بَاسٌ يَذُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ
 ظَهَرَتْ مِنْكَ فِي الْوَرَى مَكْرُمَاتٌ *** فَافَرَّتْ بِفَضْلِكَ الْحَسَادُ
 إِنَّ يُكَذِّبُ بِهَا عَدَاكَ فَقَدْ *** كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ لُوطٍ وَ عَادُ
 جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ *** الشُّعْرُ وَ يُحْصَى صِفَاتِهِ [۲] النَّقَادُ [۳]

« ای علی، در تو صفات متضاد و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و مانند نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ بشری دیده نشده، و هیچ بنده‌ای واجد آنها نخواهد بود.

حُسنِ خُلُقِی که نسیم از لطف او به شرمساری افتد، و هیتی که سنگ از سَطْوَتش آب گردد. یا علی از تو آن قدر بزرگواری‌ها سر زده که حسودان بر کرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی‌سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

ای علی بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نقادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند».

قاضی نور الله پس از نقل این اشعار می‌گوید که: استجماع امیرالمؤمنین علیه السلام به صفات متضاده بر اساس تشبیه آن حضرت به جناب حق تعالی است در وسعت کمال و احاطه او که منحصر به طرفی از اضداد و مقید به جانبی نیست بلکه مقتضی تعانق اطراف و جامعیت اضداد است زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق و مشابه گردد چنانکه در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده می‌رود **وَ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ** پس به اعتبارات مختلفه وصف خدای متعال و متشبهان او در صفات کمال به صفات متقابله توان کرد و در هیچ‌کدام محصور نباشد.

[۱] «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۶ و ۱۷.

[۲] صفاتک (ظ).

[۳] «مجالس المؤمنین» ص ۴۹۳ و «سفینه البحار» ج ۱ ص ۴۳۷. شیخ صفی الدین شاعر شاگرد محقق حلّی بوده و شیخ مجد الدین فیروز آبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است.

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۸۳.

^۲ سوره یونس (۱۰) آیه ۵۵.

چرا وعده‌ی خدا حق است؟ چرا؟ چون ریشه‌ی دروغ و ریشه‌ی خلاف برمی‌گردد به نقاط ضعف وجودی انسان. انسان چرا یک حرفی را می‌زند بعد زیرش می‌زند؟ چرا انسان یک مطلبی را می‌گوید بعد انجام نمی‌دهد؟ چرا؟ به خاطر ضعف وجودیش است می‌بیند آن جهتی که بعد پیدا می‌شود با منافعش مخالف بوده است اگر همیشه راست گفتن به نفع انسان بود فرض بکنید که یک نفر، یک مشتری می‌آید برای انسان، انسان می‌داند این مشتری از همه‌ی احوالات ما خبر دارد می‌داند فرض بکنید که این جنس را چند خریدیم از کی خریدیم همه را می‌داند می‌آید به انسان می‌گوید آقا این جنس را چند خریدی؟ ما می‌دانیم که این می‌داند ما خب حالا اگر دروغ بگوییم این احتمال را نمی‌دهیم که این می‌داند بعد می‌گوید آدم دروغگویی [هستی] و بعد بلند می‌شود از مغازه می‌رود، اینجا مصلحت را در چه می‌بینید؟ در راست گفتن. [راست] می‌گوییم، به به چه آدم خوبی است بفهمد ما راست می‌گوییم بیاید از ما بخرد اگر همیشه راست گفتن به نفع ما بود ما هیچ وقت دروغ می‌گفتیم؟ نمی‌گفتیم دیگر، درست است؟ خب حالا همیشه راست گفتن به نفع ماست؟ بله! چرا می‌گویی نه؟ راست گفتن به نفع است، خب این خواسته است شوخی کند، اگر ما بدانیم در ارتباط با دیگران اگر دروغ بگوییم مچمان باز می‌شود باز دروغ می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟ دروغ نمی‌گوییم اگر بدانیم این راست گفتن موجب می‌شود که اعتماد و وثوق افراد به انسان زیاد بشود، هان، مگر انسان دیوانه است که بیاید دروغ بگوید؟

پس ببینید، تمام این مطالب چه دروغ بگوییم چه راست بگوییم همه به چه برمی‌گردد؟ همه به ضعف وجودی برمی‌گردد چون ما وجودمان ضعیف است چون وجودمان دارای خلل است چون وجودمان دارای نقص است می‌گردیم آن چیزی را که برای ما مفید است بر حسب اعتبار، آن را اختیار کنیم حال آن گاهی در دروغ و گاهی در راست انجام می‌شود.

این راست که فایده‌ای ندارد این چه فایده‌ای دارد؟ چرا؟ چون اگر خلافت بود ما می‌گفتیم چاره نداریم، این راست هیچ فایده ندارد خاطر همه‌مان جمع، یک دانه ملائکه نمی‌نویسند اگر صد هزار از این راست بگوییم در روز قیامت در پرونده صفر است، خدایا ما این همه در دنیا راست گفتیم به مشتری‌ها، این همه راست گفتیم خدا گفت همه به خاطر خودت بوده است به خاطر من که نبوده است همه به خاطر خودت بوده است تو کی به خاطر من راست گفتی؟ آن را بیا بگو. کی این راست گفتن به

ضررت بود ولی گفتی؟ کی حق با وجود تلخی که بر تو داشت انجام دادی؟ کی این مطلب را با وجود اینکه بر تو مشکل بود به انجام رساندی؟ آن را بیاور برای من نه اینکه سفره‌ی پلو باشد صَبَّحَكُم اللّهُ بالخیر بفرمایید تشریف بیاورید اما حالا اگر فرض بکنید که کیفیت عوض بشود نه ما نیستیم، نه اینکه در آن مواردی که به نفع ما است بسیار خب انجام می‌دهیم اما همین که یک خورده مسئله تغییر پیدا کرد ما قبول نداریم، این دین را شما آوردید این دین دین نیست این را شما آوردید کجا پیغمبر این را گفته است؟ کجا گفته است؟ این حرف‌ها را کجا پیغمبر زده است؟ اینکه فایده‌ای ندارد.

میزان در دروغ گفتن در انسان بر اساس ضعف وجودی است که انسان می‌خواهد آن ضعف وجودی خودش را با دروغ ترمیم کند خدای متعال که ضعف وجودی ندارد خدای متعال وجودش مستغنی است و غناء ذاتی دارد و نیاز به حصول امر و تجدد حوادث و پدیده‌ها برای استکمال خود ندارد پس بنابراین چرا وقتی یک کلامی را می‌گویند خلافش را بکنند؟ از این خلاف کردن چه گیر خدا می‌آید؟ مگر چیزی اضافه می‌شود؟ مگر توی کیسه‌ی خدا چیزی ریخته می‌شود؟ مگر نفعی برای خدا دارد؟ پس بنابراین اگر قرار باشد یک نفر راست بگوید آن کیست؟ آن خدا است **وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا** کدام کلام صادق‌تر و استوارتر از کلام خدا شما می‌توانید پیدا بکنید؟ اما شیطان این‌طور نیست، شیطان این‌طور نیست. شیطان تمام وجودش بر اساس مکر و خدعه و نیرنگ و دورویی و نقص وجودی است به هر مقدار که در خدا جنبه‌ی کمال است به همان مقدار در شیطان جنبه‌ی نقصان است لذا اصل و اساس حرف شیطان اصلاً بر دروغ است **لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ** می‌گویند من زینت می‌دهم، این واقع زینت ندارد این زشت است این عمل عمل زشت است من می‌آیم این را زینت می‌دهم بزرگ می‌کنم درست می‌کنم تا اینکه مورد توجه انسان قرار بگیرد یعنی چه؟ یعنی مجاز، معامله است غش در معامله است، غش در معامله است.

می‌گویند یک کسی عبا فروش بود یک شاگرد داشت اسمش عبدالله یک عبا داشت بود واقعی [است یا نه؟] این‌ها را نمی‌دانم می‌گفتند که این چه است؟ می‌گفت به عبا عبدالله من آنقدر خریدم

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۱۲۲.

^۲ سوره نساء (۴) آیه ۸۷.

^۳ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

منظورش عبای [شاگردش بود]. تمام کار شیطان همه چه است؟ همه‌اش بر اساس دروغ است می‌خواهد یک معامله کند غش در معامله کند غش حرام است غش در معامله حرام است ولی می‌آید زینت می‌دهد خب بیشتر پول گیرت می‌آید خب بهتر است رودست می‌زنی جلو افتادی ای بابا کی به کی است؟ خب یک خورده‌اش را انفاق می‌کنیم یک خورده‌اش را در راه خدا می‌دهیم، خیلی مشکل ببینید، خیلی ...

هان؟ این هی شروع می‌کند زینت دادن هی وسوسه کردن هی او را آراستن، او را می‌آراید. می‌خواهیم این مقام را قبول کنیم آقا این مقام دنیاست، گرفتاری است، دوری از خداست حق و ناحق کردن است خدای ناکرده، نه حالا چه عیب دارد؟ بالأخره خدمتی به خلق هم در آن می‌کنی بالأخره باری را برمی‌داریم ما نباشیم که بیاید؟ اگر ما نیایم بدتر از ما می‌آیند و و بعد می‌رود و قبول می‌کند و کم کم کم کم کم می‌آید می‌آید دنیا می‌آید ریاسات می‌آید زینت می‌آید می‌آید می‌گیرد می‌گیرد یک دفعه می‌بیند اصلاً نمی‌تواند حالا دیگر ول کند چنان نفس آمده و سفت شده و با این موقعیت جوش خورده است به هم که دیگر نمی‌تواند ول کند بابا ول کن تو آن کسی بودی که خودت از اول نمی‌خواستی بیایی **لَا زَيْنَ لَهُمْ** من می‌آیم برای این مردم کارها را زینت می‌دهم ولی مؤمنین و اولیاء خدا آن‌هایی هستند که به قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

اننا اذا ينظرون الى الدنيا و ظاهرها ينظرون الى الآخرة و باطن الدنيا و باطنها وقتي که مردم به ظاهر دنیا نگاه می‌کنند، به اعتبارات، آن‌ها حواسشان جمع است آن‌ها می‌روند توی قضیه را می‌بینند، توی آن چه است؟ توی آن چیست؟ این حرف‌هایی که مردم می‌زنند درست است یا نه؟ یا نه آقا این‌ها همه‌اش سراب است این‌ها همه‌اش بدبختی و گرفتاری است این‌ها همه‌اش دور افتادن است این‌ها در افتادن با اموال مردم است این‌ها در افتادن با عرض و آبرو و کارهای مردم است این‌ها در افتادن با يك مشت افراد جهله و سفله است.

آن‌ها می‌آیند باطن قضیه را می‌بینند وقتی که مردم می‌آیند ظاهر دنیا را می‌بینند و هجوم می‌آوردند و این را بگیر آن را ببندیم و آن را چه بکنیم و راه این را ببندیم. این می‌نشیند کنار هر هر به

^۱ سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

^۲ الأُمالی (للمفید)، ص ۸۶: ... فقيل له [اميرالمؤمنين عليه السلام] مَنْ هُوَ الأُولياءُ. فقال اميرالمؤمنين عليه السلام: هم قومٌ أخلصوا لله تعالى في عبادته و نظروا إلى باطن الدنيا حين نَظَرَ الناسُ إلى ظاهرها

می‌خندد، بروید بزنند در سر هم، هی بزنید! بالأخره باید این دنیا هم بگردد دیگر، بالأخره این دنیا هم باید یک جوری بگردد به قول مرحوم حاج سید احمد کربلایی رضوان الله علیه می‌فرمود: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است مَنْ بِهِ الْكِفَايَةِ وجود دارد!^۱

عجب مرد حرّی بود! خیلی، من خیلی از این آقا سید احمد کربلایی خوشم می‌آید نمی‌دانم چرا این قدر از این خوشم می‌آید؟ خیلی حرّ بود خیلی آزاد بود خیلی آزاد بود صریح می‌گفت رودرواسی با کسی نداشت می‌گفت همه‌ی این‌ها جهنمی هستند رودرواسی نداشت اگر قرار باشد که خدا جهنمی را درست کرده باشد آدمش را هم درست کرده است ما غصه‌ی جهنم را نخوریم آدمش را هم درست کرده است گله گله هم درست کرده است ها یعنی وقتی که می‌آیند یک دفعه هجوم می‌آورند هرچه این خازن می‌گوید بابا صبر کنید یکی یکی، می‌گویند نه ما می‌خواهیم هزارتا هزارتا برویم این تو! خدا نیورد آن روزی را که خدا عقل را از انسان بگیرد قوه‌ی تشخیص را بگیرد میز بین حق و باطل را بگیرد اما شیطان چیست؟ نه؛ **وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا فُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقَّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ**^۲ خدا بهتان وعده داده است وعده‌ی حق داده است من هم وعده دادم دروغ بهتان گفتم **فَأَخْلَفْتُكُمْ** گولتان زد همه‌تون را گول زد **فَأَخْلَفْتُكُمْ** خب **وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ** ای شیطان فلان فلان شده تو آمدی این کار را کردی! نخیر من دست و پایتان را نبستم خواستی نکنی!

این یک نکته‌ی دقیق و ظریفی است که همه‌مان باید بگیریم ها! شیطان روز قیامت می‌آید می‌گوید من دست و پایتان را نبستم می‌خواستید انجام ندهید این مسئله را انسان باید در تمام شئون زندگی خودش رعایت کند.

شما بدانید و من هم بدانم اگر ما مخالفت حکم الهی را کردیم به خاطر کسی، این کس در روز قیامت همین حرف شیطان را به ما می‌زند هر کی می‌خواهد باشد خواهر باشد برادر باشد پدر باشد مادر باشد زن باشد شوهر باشد بچه باشد رفیق باشد هر کاری می‌خواهد روز قیامت، آی من برای تو

۳۱. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۵۹: و نیز آقا حاج سید عزالدین می‌گفتند که: بسیاری از طهران‌ها به مرحوم آقا سید احمد کربلایی طهرانی مراجعه نموده و از او اجازه خواستند تا رساله‌ای بنویسد و در آن زمان مطلب چنان بود که اگر طهران‌ها از کسی رساله می‌خواستند او به طور حتم مرجع تقلید می‌شد.

آقا سید احمد در جواب گفت: اگر جهنم رفتن واجب کفائی باشد مَنْ بِهِ الْكِفَايَةِ موجود است.

۱. سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۲.

این کار را کردم می خواستی نکنی من دست و بالت را نبستم من دست و بالت را نبستم می گویم خدایا، خب با هم دیگر بروید خودتان تصفیه حساب کنید بعد بیاید در صحرای محشر، بیاید حالا به من حساب پس بدهید. بابا من در دنیا به خاطر تو این عمل حرام را انجام دادم چشمت درآید می خواستی انجام ندهی صاف خیلی راحت هیچ رودرواسی هم ندارد می خواستی انجام ندهی، عجب! آنجاست که آدم می زند در سرش یعنی می بیند یک عمر به خاطر این و آن و آن و واسطه و فلان و این حرف ها داشته معصیت خدا را می کرده است آقا، و یک نفر از آن ها نمی آیند پشت آدم بایستند، ابداء، می گویند خداحافظ ما رفتیم خودمان هشتمان گرو هشتمان است حالا برای تو بیایم؟ نه آقا جان! همین حرف حرف شیطان است **لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ** وقتی که قضیه تمام می شود **إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ** خدا بهتان وعده داده است اما ای بیچارگان و ای بدبختان وعده ی خدا حق بود من هم بهتان وعده دادم **فَأَخْلَفْنَاكُمْ** آدمم خلافش را انجام دادم گفتم این کار انجام بده، نه بهشتی است نه جهنمی است حالا خدا می گذرد بعداً توبه می کنی شیطان ها می گوید آقا بیا این را انجام بده فردا توبه می کنی **فَأَخْلَفْنَاكُمْ** فردا آدمم دوباره یک گول دیگر زدم، باز هم انداختم قضیه را، دوباره یک گول دیگر زدم هی گولتان زدم هی نگذاشتم توجه پیدا کنید هی نگذاشتم برگردید هی نگذاشتم هی آدمم تا وقتی عزرائیل آمد شروع کردم بهتان خندیدن حالا بروید هرچه من بهتان گفتم دروغش را حالا بیاید تماشا کنید، گفتم آخرتی وجود ندارد حالا بیاید ببینید هست گفتم خدایی وجود ندارد حالا بیاید ببینید هست کتابی وجود ندارد حالا بیاید ببینید، همه را حالا بیاید ببینید هست، خداحافظ شما آقا، پرونده را ما برداشتیم برویم به حساب [خودمان برسند] شیطان هم پرونده دارد ما پرونده مان را می گذاریم روی دوشمان بلند می شویم می رویم حساب و کتاب خودتان می دانید و خدای خودتان، خداحافظ شما، عین این حرف را اگر از شیطان نشنیدند روز قیامت بیاید جلوی من را بگیرید، ما با شما وعده مان روز قیامت، خوب است؟ عین همین را، پرونده اش را می گذارد روی دوشش می گوید خداحافظ همه، به سلامت، ما به وظیفه مان عمل کردیم همتون را آوردیم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** به ما که نمی تواند این ها را بگوید، رحمت خدا واسعه است و خداوند لطفش بالاتر از این است که خلاصه ما را از رحمت خودش محروم کند دیگر علی کل حال. این قضیه قضیه ی شیطان است.

وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ^۱ روز قیامت که می شود بهشتی ها می آیند فریاد می زنند به اهل جهنم، می گویند ای اهل جهنم آن وعده ای را که خدا به ما داد ما او را حق یافتیم صدق یافتیم درست و استوار یافتیم آیا آنچه را که خدا هم به شما گفت درست بود؟ آن ها هم می گویند بله، آن هم درست است اما خب این درست است [که] دیگر فایده ای ندارد

مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتی از بزرگان و علمای نجف بود کربلا منبر می رفت و تکیه به صوت هم در منبرش [می کرد] و خیلی با حال بود و خیلی هم مُبکی و گریه آوری داشت می گویند هر کی پای منبر ایشان بود بلااستثناء گریه می کرد، منقلب می شد و این ها، يك روز مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم نائینی با فشارکی این چهارتا قرار گذاشتند که بروند پای منبر آقا شیخ جعفر بنشینند و تا آخر منبر گریه نکنند یعنی گریه شان نیاید گفتند هر جوری شده است خودمان را نگه می داریم ببینیم می توانیم یا نه؟ رفتند نشستند اولین حرفی که زد آقا شیخ جعفر این آیه بود با صدای بلند وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا ... می گویند وقتی این را گفت این ها شروع کردند گریه کردن تا آخر، به طوری که اصلاً مجلس را این چهارتا خراب کردند. این ها تأثیر کلمات الهی است ها! این آیات قرآن مانند چکش بر مغز انسان فرود می آید و ذره ذره از شرآشر وجود ما را می گیرد و می کند و در خودش فرو می برد و هضم می کند و انسان را متوجه حقایق می کند متوجه حقایق می کند. وعده ی شیطان وعده چه است؟ وعده خلاف است اما خدا وعده اش وعده ی حق است.

مرحوم آقای انصاری نقل می کردند، مرحوم آقا از ایشان که یک روز شیطان برای یکی از انبیاء متمثل شده بود ظاهراً حضرت ابراهیم بوده است حضرت ابراهیم از شیطان سؤال می کند که تو از عجایب روزگار و از تجربه هایی که در این مدت طولانی عمرت داشتی چه داری برای من بگویی؟ گفت یک قضیه من برایت تعریف کنم و او این است که وقتی که من مقرب بودم، در آن مقام عزّ و مرتبه ی عبادت و عظمتی که داشتم هر وقت که خدا را عبادت می کردم ذکر می گفتم و تسبیح در دست داشتم آن تسبیح وقتی که می افتاد چهار هزار یا چهل هزار یا چهارصد هزار، خلاصه یک رقم بالایی،

^۱سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

آنجا که عالم عالم تراحم نیست بگوید چهارصد میلیون، خلاصه ملائکه می آمدند و این تسبیح را برمی داشتند می آوردند و دوباره می دادند دست من، من ذکر بگویم چقدر خدم و حشم داشته است ایشان! می گفت بین یک معصیت و یک نافرمانی و سرکشی مرا از آن مرتبه چنان ساقط کرد که مطرود و مخذول شدم مواظب باش یک وقت این کار را انجام ندهی ها! حواست جمع.

بعد مرحوم آقا تعریف می کردند که مرحوم انصاری می گفتند که، این تو این کارش هم آمده است به حضرت ابراهیم کلک بزند، می خواهد آن یأس و ناامیدی را در قلب حضرت ابراهیم بکارد می خواهد به حضرت ابراهیم بگوید هیچ به این عبادتت دلگرم نباش، هیچ به این موقعیتت دلگرم نباش فردا خدا هم می زند همچین در سرت تو را می آوردت پایین! یعنی این در این کارش هم آمده است می خواهد کلک بزند اصلاً وجودش این است نصیحت از این نمی آید نصیحت از این بر نمی آید.^۱

اما خدا نه! خدای متعال وعده اش وعده ی چه است؟ صدق است و امر کرده است به ما که این طور باشیم انا عند ظنّ عبدی المؤمن بی^۲ بنده ی مؤمن من، هر گمانی که به من دارد من همانم نزد او، اگر به من گمان خوب دارد من برای او خوبم اگر به من گمان بد دارد من برای او بدّم حالا که این طور است اینقدر خدا در را باز کرده است اینقدر خدا چرا ما نسبت به خدا و ثوق نداشته باشیم؟ چرا ما آن جهات ضعف و نقطه ی ضعف وجودی خود را بیاییم و به حساب خدا بگذاریم بگویم خدا به ما توجه نمی کند؟ کی گفته است؟ مثل يك مریضی که برود دکتر، آن مرض بر او غلبه کند هی دکتر

^۱ مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۵: حضرت آقا- روحی فداه- فرمودند که: شبی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معراج فرمودند، صبح آن شب شیطان نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیشب دیدی منبری بلند که در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: این منبر متعلق به من بود، من در بالای آن منبر نشسته و ملائکه را موعظه می نمودم و هر وقت تسبیح از دست من می افتاد فوراً ده هزار ملک هجوم آورده و او را به من می دادند! یا رسول الله می دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ برای آنکه من به خود مغرور شدم؛ یا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردی!

در اینجا حضرت آقا- روحی فداه- فرمودند: که شیطان مجسمه شرّ است و ابداً محال است از او خیری تراوش کند؛ این کلامی را که به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفته ظاهرش نصیحت است، ولی برای اغوای پیغمبر آمده که در وجود آن حضرت ایجاد یأس کند؛ و ضمناً بفهماند که هر قدر درجات رفیع و منزلت عالی گردد، در عین حال این خدا خدائی است که یک مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند.

^۲ ۱. الکافی (ط- الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۷۲: عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَّاعِ قَالَ: أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِِنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا.

می گوید آقا برو به این نسخه عمل کن، نه آقای دکتر شما هم نمی توانید برای ما کاری انجام بدهید
 آمپول هایت هم نمی تواند برای ما کاری [انجام بدهد] می گوید بابا تو اگر اینجا آمدی خب من بهت
 می گویم برو این کار را بکن، نه آقا دیگر از ما گذشته! خب این قدر بگو نه آقا نه آقا تا بمیری! خودش
 دارد می گوید برو بکن دیگر، خودش می گوید برو این را انجام بده دیگر، خودش می گوید برو این
 نسخه را عمل کن. خدای متعال وقتی که می گوید: **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** ^۱ انا عند ظنّ عبدی المؤمن
 وعدهی من صدق است **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** ^۲ آیا كَشَك گفته است یا درست گفته است؟
 آیا دروغ گفته است یا نه؟ بله ما ضعیفیم ما نقص داریم ما هزارتا گرفتاری داریم همه قبول، بدترش را
 هم داریم ولی صحبت در این است آن هم که دیگر دروغ نگفته است آنکه راست می گوید چرا ما بیاییم
 و آن جنبه‌ی ضعف را بر خود حاکم کنیم و بعد به پای خدا بگذاریم؟ چرا آن جنبه‌ی عنایت و صدق و
 وثوق او را نیاییم بر خودمان غالب کنیم و حاکم کنیم؟ بله کلام ما و عرض ما به پروردگار این است
 که ما بیچاره ایم ما بدبختیم ما گناه کاریم بدتر از آنچه که خودمان خیال می کنیم هم هستیم خب دیگر
 بالاتر از این؟ ولی بالأخره بنده‌ی تو هستیم مال بد هم بیخ ریش صاحبش! حالا که این طور شده باید
 خلاصه خودت يك کاریش بکنی می خواستی خلق نکنی ما بالأخره از بندگی تو که بیرون نیامدیم ولی
 باید در اینجا مواظب باشیم ها.

همان طوری که در شب‌های گذشته عرض کردم از محدوده‌ی ادب نباید انسان برود بیرون ها!
 نباید طلب کار خودش را حساب کند ها! خودت را طلب کار حساب نکن هرچه بگویی خدا قبول
 دارد خدا قبول دارد خودت را در مقابل او قرار نده خودت را حصّه‌ای از عالم وجود به حساب نیاور
 خودت را، حساب و کتابت را کنار بگذار هرچه گفتی آن می گوید باشد، آن اینقدر بزرگ است آنقدر
 عطف است اینقدر رحیم است، بله؟ به ما این طوری یاد دادند دیگر. حضرت سجاد می فرماید من که
 آدمم به سمت تو بیخود که نیامدم من وثوق به تو پیدا کردم شك در وثوق هم ندارم یقین دارم می فرماید:

^۱ سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰.

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

وَيَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا رَبَّ لِي غَيْرُكَ^۱ يقين دارم اینکه غیر از تو پروردگاری برای من نیست و سکون
إِلَىٰ صِدْقٍ وَعَدْدِكَ وَجِئْتُ إِلَىٰ الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ...^۲

^۱ الإقبال بالأعمال الحسنة (ط- الحديثة)، ج ۱، ص ۱۵۸. در نسخه مصباح المتهجد آمده است: وَتَقِينِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي ...
^۲ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۵۸۳.

خب إن شاء الله امیدواریم که خدای متعال کاستی‌های ما را و نقصان ما را و خلل ما را در حساب نیاورد، به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام: **اللَّهُمَّ عاملني بفضلك ولا تؤاخذني بعدلك؛** خدایا با فضل و رحمت و بخشش خودت با من همیشه معامله کن نه با عدل و مقابله، اگر حساب عدل باشد کار تمام است اگر حساب عدل باشد ما بخواهیم کارهایمان را در قبال نعمت خدا قرار بدهیم رفقا از من به شما نصیحت از الآن برویم پی کارمان، هیچ خبری نیست بی خود خودمان را معطل نکنیم ولی اگر آمدیم نه! عدل را گذاشتیم کنار گفتیم خدایا ما همینیم ما گناه کاریم ما خطا کاریم ما اشتباه می‌کنیم ما خود محوریم ما خود را می‌شناسیم ما متکبریم ما متوغل در دنیا هستیم ما نفهم هستیم ما از حقیقت به دور هستیم و غیر از تو هم کسی را نمی‌شناسیم اگر این طور باشد امید هست که خداوند متعال نعمت و رحمت خودش شامل حال بندگانش بشود.

اللَّهُمَّ صل علی محمد و آل محمد

۳۱. نهج البلاغة (للصباحی صالح)، ص: ۳۵۰: **اللَّهُمَّ اخمِلني عَلَى عَفْوِكَ وَلَا تَحْمِلني عَلَى عَدْلِكَ.**
منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۴، ص ۳۵۶: ... نظیر ما ورد فی دعاء آخر: **اللَّهُمَّ عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلك.**